

بقلم آقای دکتر رشید دهباشی
استاد دانشگاه تهران

یادی از دکتر غنی

الله يتوفى الاتس حين موتها والتي لم تمت
في منامها فيمسك التي قضى عليها الموت
ويرسل الاخرى الى اجل مسمى ان في ذلك
لايات لقوم يتفكرون

بموجب این سخنان آسمانی واقعهٔ مرگ و حادثهٔ خواب که شبیه به مرگست و حال آنانکه ظاهراً زنده‌اند ولی غبار مرگ بچهرهٔ آنان نشسته و معلوم می‌گردد فرمان مرگ بر آنان رفته و باید از این جهان فانی رخت برکشند، جملهٔ اینها در نظر اشخاص زنده و زنده‌دل که فکر و خرد داشته باشند نشانه‌های مهم و معنی‌دار است که جا دارد آن نشانه‌ها را به بیننده و معنی و مفهوم آنرا درک کنند و پیش از آنکه فرمان اجل بنام آنان صادر شود دمی بیندیشند و هدف زندگی و وظایف بندگی خویش را دریابند.



چهرهٔ دکتر غنی

دکتر قاسم غنی که وفات او بتاريخ جمعه شب غره رجب ۱۳۷۱ هجری قمری و ۸ فروردینماه ۱۳۳۱ هجری شمسی در شهر اکلند ایالت کالیفرنیا امریکا اتفاق افتاد و در همانجا در گورستان (ودلان) بخاک سپرده شد یکی از دوستان و از مردان ایران مدار بود که بعد از عمری کسب فضایل و گشتن دیار و آزمودن روزگار و سیر در آفاق و انفس مدتی در میان اهالی کشور امریکا زندگی میکرد و غبار مرگ بچهره اش نشسته بود و سرانجام بدعوت حق اجابت کرد و از این جهان رخت بر بست و صدای موزون او که داستان ادب و تاریخ ایرانرا بطرز دلنشینی ادامیکرد خاموش گشت. ما راست که اگر از زندگی او درسی نگرفتیم امروز که او سر بزیر خاک کشیده و بحکم آیه وافی هدایه که نوشتیم از مرگش درس گیریم و عبرت پذیریم.

شرح حال دکتر غنی را کتابی در خورست، در حوالی سال ۱۹۲۲ میلادی با آن شخص خنده روی مهربان در برلین آشنا شدم، صحبتش مربوط بعلم و ادب بود. کتابی در شرح زندگی پاستور بمن هدیه کرد. دو سال بعد او را در پاریس دیدم و در مجلسی که بمناسبت ایام نوروز در خانه یک فرانسوی منعقد شده بود بیاناتی سودمند در باب نوروز ایراد نمود. اوقاتش در آن شهر صرف دیدن موزهها و مطالعه در کتابها و معاشرت با دانشمندان نظیر استاد فاضل مرحوم میرزا محمد قزوینی میشد.

بعد ها در ایران ایامی که مشغول ترجمه بعض آثار اناطول فرانس مانند «عصیان فرشتگان» بود بخدمتش میرسیدم و در مطالب و مضامین آن نویسنده فرانسوی گفتگو میکردیم. در همان ایام بسمت استاد دانشکده پزشکی تعیین شد و الحق دانشجویان از دروس و تقریرات او بهره کافی میبردند.

بعد از واقعه شهر یوز که او و سید نصر الله تقوی و مرحوم میرزا احمدخان قزوینی و مرحوم دکتر آقای دهخدا و مرحوم حاج سید نصر الله تقوی و مرحوم میرزا احمدخان قزوینی و مرحوم دکتر غنی و اینجانب در اثر همت آقای حسین هلاک وزیر دربار وقت ایجاد شد. منظور عمده این بود که این انجمن گاه بگاه در پیشگاه اعلیحضرت انعقاد یابد و در معانی و موضوعات مهم ادبی ایران که مورد نظر و توجه شاهانه بود بحث رود. در آن انجمن هم مرتباً از مصاحبت مرحوم دکتر غنی مستفیض شدم. در سال ۱۹۴۵ میلادی که بسمت عضویت نمایندگی ایران در کنفرانس ملل متحد تعیین شده بودم باز ملاقات و همکاری او نصیبم گشت. بعد از مراجعت بایران دکتر غنی بار دیگر بمطالعه و تصنیف و تألیف پرداخت. در اینموقع هدف عمده او تحقیق احوال خواجه حافظ شیرازی بود و این امر او را بمطالعه اخبار و آثار متصوفه سوق داد و با ولع و ثبات و دوامی که در خواندن داشت شروع بکار کرد و با حافظه نیرومندی که مخصوص او بود در هر فرصت تا با دوستانش یکجا میفتاد خلاصه مطالعات خود را با سهولت خاص بیان میکرد. با پشت کار و هوش سرشارش اگر اجل امان میداد تألیفات مهم سودمندی از او باقی می ماند، چنانکه جلد اول مربوط باحوال و اخبار حافظ و زمان او و بعضی از مشاهیر متصوفه بهترین شاهد این مقال تواند بود. جای بسی تحسر و تأثر است که

چنین مرد دانشدوست دانشپروری اینچنین نا بهنگام و در عین فقر علمی میهن عزیز از اینجهان فانی درگذشت. ولی همین آثار تکمیل نشده او در نظر ارباب معرفت کافیتست که از زبان حال او گفته شود: «تلك آثارنا تدل علينا فانظروا بعدنا الى الآثار». از اقدامات سوده مند او یکی دیگر همانا چاپ یکی از نسخ قدیم دیوان خواجه حافظ بود که با همکاری مرحوم استاد قزوینی انجام داد. عجب اینکه همان نسخه چاپ دکتر غنی را برداشتم و بیاد او فالی زدم و از باطن حافظ مدد خواستم، این ابیات که شاهد حال دکتر غنی درین دیار بیگانه (امریکا) است آمد و رواست آنرا برای تنبه و تأمل خوانندگان بیاورم:

| | |
|-----------------------------------|----------------------------------|
| زبان خامه ندارد سربیان فراق | و گرنه شرح دهم بانو داستان فراق |
| دریغ مدت عمرم که بر امید وصال | بسر رسید و نیامد بسر زمان فراق |
| سری که بر سر گردون بفخر میسودم | براستان که نهادم بر آستان فراق |
| چگونه باز کنم بال در هوای وصال | که ریخت مرغ دلم پر در آشیان فراق |
| کنون چه چاره که در بحر غم بگردابی | فتاد زورق صبرم ز باد بان فراق |
| ز سوز شوق دلم شد کباب دور از یار | مدام خون جگر میخورم ز خون فراق |
| فالم چو دید سرم را اسیر چنبر عشق | ببست کردن صبرم بر یسمان فراق |
| بیای شوق گر این ره بسر شدی حافظ | بدست هجر ندادی کسی عنان فراق |

بجاست چهار بیت دیگر از غزل تالی غزل فوقرا که مردم از آن به خبر فال تعبیر کنند و باز کاملاً مشرب آن مرحوم را بیان میکنند نقل نمایم:

| | |
|-----------------------------------|------------------------------------|
| مقام امن و می بیغش و رفیق شفیق | گرت مدام میسر شود زهی توفیق |
| جهان و کار جهان جمله هیچ بر هیچست | هزار بار من این نکته کرده ام تحفیق |
| دریغ و درد که تا این زمان نماندیم | که در کمیای سعادت رفیق بود رفیق |
| بمأمنی رو و فرصت شمر غنیمت وقت | که در کمیای عمر ند قاطعان طریق! |

دردا و دریفا که رهن اجل در گمین چنین بودی نشست و او را که هنوز دوره عمر طبیعیش بیابان نرسیده بود بدر برد.



اکنون دوستان جا دارد چنانکه در آغاز سخن گفتم بحکم قرآن و مطابق امر وجدان ازین وقته دلگداز که نظیر آن برای همه ما ها دیر یا زود پیش خواهد آمد بندها بگیریم، مگر روح آن مرحوم و روح جمله عزیزان و بزرگان و در فوق همه خداوند دانای بیهمتای متعال از ما راضی شود. نخست آنکه تا توانیم کمی خود را از خود پرستی خلاص کنیم. و تنها در فکر خود نباشیم، بلکه در فکر خداهم باشیم و عهد کنیم هر روز قدمی چند در راه حق برداریم و حق مردم را ادا کنیم، بخصوص حق خدمتگزاران شایسته و سودمند را تشخیص دهیم و تا آنان از اینجهان بی امان در نگذشته اند آنچه توانیم در تشویق و تقدیر آنان همت گماریم. در طریق حق میهن، حق مردم، حق دوستان، حق حقپرستان که مراحل رسیدن به حق تعالی است بکوشیم و آنچه از منال و مال بر ایمان مقدور باشد نثار کنیم که معنی ز کوة و انفاق همینست.

ک. کتاب دینی توان یافت که در آن باندازه قرآن مجید، کتاب آسمانی ما، دعوت
بفداکاری جانی و مالی کرده باشند. ولی افسوس عمل را دیگران میکنند.

اگر خدا نکرده خود پرستی ما را ازین نعمت بزرگ یعنی رعایت و پاس حق مردم محروم
دارد میارزد دست کم با تعارفات و مهر بانیها و نوازشهای دوستانه و فداکاریهای کوچک دل
دوستان را شاد داریم و همه جا و همه وقت پی دوستی و تشویق و محبت بگردیم و یگانگی را به
بیگانگی ترجیح دهیم.

اگر معاذله این اندازه هم عطا و عطا در خودمان نسبت به دیگران حس نکردیم لا اقل بکار
کسی کار نداشته باشیم. مگر ما از ملتی نیستیم که شاعرش گفته:

نمیخواهم که باشد ناخن من بند در جانی مگر گاهی که خار بر آرم از کف پائی
اگر غفلت و بیچارگی کار ما را بجائی کشانده که حتی این روش یعنی بکار کسی کار
نداشتن نیز از دست ما بر نیاید حداقل عهد کنیم ضرر روزیانی بکسی نرسانیم و بقول شاعر عمل
کنیم که گفت:

بهوش باش دلی را به سپونخراشی بناخنی که توانی گره گشایی کرد
دوستان، همپیمان، بداندیکی از بزرگترین بلیات و آفات وطن ما روح بداندیشی
و بدگوئی و بدخواهی نسبت بهم است. این خوی استیلائی غربی در مردم ما کرده و بحکم
نادانی و بیخبری یا تعصب جاهلانه یا بغض یا حسد یا تحریکات عمدی مغرضان هر کسی نسبت
به دیگری بداندیش و بدگو و بدخواه شده و بازار تهمت و افترا و توهین و دشنام و غیبت رواج
گشته و این وضع دلپارا هم مانند خرابیهای جغد نشین سرد و بیروح و از مهر و خلوص خالی
کرده و در سرتاسر خانمان نیاکان ما گوئی خبری و اثری از مهر و اعتماد و انس و دوستی نیست!
براستی چه فایده دارد در زندگی اینگونه درباره هم بی مهر باشیم و بعد از مرگ اشخاص
نوحه سرائی کنیم؟! *روش کاو علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

سزاوار است بین خود و خدای خود پیمان بندیم و ازین پس قلوب خود را که جایگاه
خداوند است چندان بانیروی حق بر کنیم که جانی در آن برای بدی و زشتی و خلاف حق نماند.
در اینموقع از ذکر این نکته ناگزیریم که اینگونه صفات تنها با عمل اجتماعی و جمعی
نتیجه میدهد، و گرنه اگر یکی بدان کار بندد و دیگری کار نه بندد در نتیجه اولی فدای سادگی
و خوش باوری و خلوص خود میشود و شکار خدعه و ستمگری طرف میگردد و ناچار سایرین
را مایه عبرت میشود و دیگر کسی از ترس جان و نام خود پیرامن خوبی و خلوص نمیگردد.
در پایان از خداوند متعال توفیق میطلبیم که ما را در رسیدن بمقام حق پرستی هدایت فرماید
و روح کلیه گذشتگان ما بالخاصه روح دکتر قاسم غنی را در اعلیٰ علین جای دهد و بیازماندگان
او صبر و تسلیت عطا فرماید.

مهر - ما در شماره دوم (صفحه ۱۲۹) مجله ضمن یادداشتی که راجع به مرگ دکتر غنی

نوشتیم فهرست تألیفات ویرا برشردیم.

تصویری که از دکتر غنی در اینجا چاپ شده در امریکا از آن مرحوم برداشته شده است و از آقای

حبیب یغمایی مدیر دانشمند مجله نیس یغما سبا سگزاریم که بگشاده رویی و مهربانی آنرا در
اختیار مجله گذاردند.

فتوای شرح

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| شوخ و طنازی فرشته پیسگری | بود اندر عهد عیسی دختری |
| در زمان حقد و حسد افروخته | جمله مردان را ز حسرت سوخته |
| با جوانی داشت او پیوند جان | غافل از چشم حسودان جهان |
| آتش اندر دامن تقوی گرفت | کار عشق و عاشقی بالا گرفت |
| درس پیرسود ریا ناموخته | بی خبر از عقل و نقل آن سوخته |
| واز جهالت کرده را پنهان نکرد | راه عشق آن ساده بی پروا سپرد |

...

| | |
|-----------------------------|-------------------------------|
| از جهودان شکمها داده پیش | انجمن شد بر گنهکار پریش |
| دور، دور افتاده از سرحد عشق | چین صورت کرده جوشن ضد عشق |
| بر سر مسکین عاشق ریختند | ریش بگرفتند و گیس آویختند |
| چار رکن آسمان لرزان شد دست | کز گناهش کاخ دین ویران شد دست |
| رجم باید کرد بر فتوای شرع | عاشقی کرد دست او بی رای شرع |

...

| | |
|-----------------------------|---------------------------|
| کز گروه عاشقان بادش درود | قصه را چون عیسی مریم شنود |
| تا بشوید سنك از این گرد ننگ | گفت آری کشتنش باید بسنك |
| تا بماند شرع موسی استوار | لیك میباید بآئین کرد کار |
| کو بود پاك و منزله از گناه | سنك اول او زند اینست راه |

...

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| این سخن حیرت بر آن غوغا فکند | همچنان آبی که بر آتش زنند |
| آمد و افسرد کین گرمشان | از سیاهی دفتر خود شرمشان |
| معجزی گر داشت او جز این نبود | راه عیسی عشق بود و کین نبود |
| راه خود رفتند يك يك شرمگین | سنك افکندند از کف بر زمین |

...

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| خود نشانی مانده بد در چشمها | ای خوشا آن روزگاران کز حیا |
|-----------------------------|----------------------------|